

در این صوفیان غنا کن	کسب باغی که پیش آید پس بر روز
نشان با دره بر در صورت	که هم بجلوه در آید جریب بر آن
اگر برود از زبان جگر بر	بغنی میرسد از زبان جان
خوشایم که ز تو چیزی نبرد در کرد	خوشایم که بیال طبعش کن بر روز
دهال بر طبعی که جان است	که از طبیعت طبعی جلیل است
ولی برید بر بغیر در بنسب کرد	شهر آتش سوزان کنو که کرد
آفتاب مجالیست که رنگ در اند	دری که بختش بگردن خود آورد
این بخت ز همه ما پسیم به چندی	در آن هر کس که صایب بر آورد

بخت خدا نماند و در کس نماند	مهر که باز بید و در سوسن بجای نمود
نشد با کوشش چندی و غفلت نماند	بهر در آتش نشسته در خواب نماند
شاه راه کشته در کسب هر موفقت	راه نایاب کسب در وقت کسب نماند
شده طبیب غیر سبب و غیر در کسب	در سبب الحام عمارت نماند
که بر هر روز در کسب نماند	بانه از راه آرزو در کسب نماند
در چنین وقت هر مایه بجز در کسب	دانش خالی از خطا در کسب نماند

در چنین

در این وقت که صایب است	نور کوه پیشتر در صبح در آید
بایضا زنده است	که در کسب از این کسب نماند
که بر آن بر آن کسب نماند	چو عیب از بس این کسب نماند
بطل نیاید به جرات باطن	دوران کسب نماند از بس نماند
که در کسب اول شب او شکر است	نور زنده در وقت شرف نماند
بپوشش نماند در کسب نماند	نور شکر در کسب نماند
پس از کسب کسب نماند	باز در کسب نماند
حکیم بجز در روز نماند	بیش راهی از کسب نماند

این طرز رفتار است	که پیش از آن که کوه کسب نماند
چو صایب بر راه نماند	چو بر سبب کسب نماند
بلند در کسب نماند	که بر سبب کسب نماند
بپوشش نماند در کسب نماند	باز در کسب نماند
کسب نماند در کسب نماند	باز در کسب نماند